

نشریه علمی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال شانزدهم، شماره شصت و یکم، بهار ۱۴۰۳، ص ۱۴۸-۱۲۳

بررسی جستارهای تعلیمی در اثر گمنام «اطباق الذهب فی المواعظ والخطب» اثر شرف‌الدین شفروه اصفهانی

خالد موحدی‌نیا،* فاروق نعمتی،** حسین قدمی***

چکیده

کتاب *وزین اطاق الذهب فی المواعظ والخطب* اثر شرف‌الدین شفروه اصفهانی، از نویسندگان و شاعران ایرانی در سده ششم هجری است که آن را به سبک مقامات و به تقلید از اثر *اطباق الذهب* زمخشری، با اسلوبی مسجع و دارای محتوایی تعلیمی و اخلاقی نگاشته است. *اطباق الذهب* در قالب نثر فنی، دارای حدود ۱۰۰ مقاله تعلیمی در موضوعات مختلفی همچون مذمت دنیاپرستی، بخل، پیروی از هوس، فخرفرشی و... و نیز دعوت به خیرخواهی در حق ضعیفان، غنیمت دانستن لحظات زندگی، یادآوری مرگ، سخاوت و بخشش و... است. شفروه برای پرهیز از خشکی و تلخی پند و اندرز و مسرت طبع، گاه در الفاظ قلیل، معانی کثیر آورده و سخن خویش را به طبع زیور آیات و احادیث که از اندیشه ژرف او حکایت می‌کند، می‌آراید؛ از همین روی، اثرپذیری شفروه از متون دینی به‌ویژه قرآن کریم و *نهج البلاغه*، از بارزترین مؤلفه‌های ساختاری در مضامین تعلیمی در *اطباق الذهب*

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
shaykhanhanfez@gmail.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
Farough.nemati@pnu.ac.ir

*** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران

Dr.ghadami91@gmail.com

تاریخ پذیرش ۱۴۰۳/۳/۱۹

تاریخ وصول ۱۴۰۲/۱۲/۱۲

است. در این پژوهش به روش تحلیلی توصیفی و با بررسی این اثر گمنام تعلیمی، مهم‌ترین انگاره‌های تعلیمی - اخلاقی در اثر نام‌برده مورد بازخوانی و تحلیل قرار خواهد گرفت. **واژه‌های کلیدی:** شرف‌الدین شفروه اصفهانی، *اطباق الذهب*، ادبیات تعلیمی، قرآن کریم، *نهج البلاغه*، نثر عربی.

۱. مقدمه

ادبیات تعلیمی «گنجینه‌ای از آموزه‌های اخلاقی است» (نعمتی و یوسفی، ۱۴۰۱: ۲۲) و در پی آن است تا آموزه‌های تربیتی و اخلاقی را به شکل عاطفی و ذوقی بیان دارد و «نیک‌بختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌کند» (مالملی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲). به‌طور کلی، هر اثر ادبی که هدف آن، ارشاد و تعلیم (داد، ۱۳۷۸: ۱۹-۲۰) و نشان دادن راه نیک‌بختی و رستگاری به وسیله تہذیب اخلاقی باشد (مشرف، ۱۳۸۹: ۹۲)، ادبیات تعلیمی می‌گویند. از همین رو، ادبیات تعلیمی، «تعلیم مبانی اخلاقی است که اغلب از آن به‌عنوان مواعظ یا شعرهای حکمی یاد می‌شود» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۴۹) و بنابر نظر شفیع کدکنی (۱۳۷۲: ۸۱)، نیکی، حقیقت و زیبایی، بُن‌مایه و ماهیت اصلی آن را تشکیل می‌دهد.

یکی از آثار گمنام تعلیمی در ادبیات کلاسیک نثر فارسی که به زبان عربی نگاشته شد، کتاب *اطباق الذهب* از شرف‌الدین شفروه اصفهانی، از ادبا و واعظان سده ششم هجری است. این اثر در خود، حدود ۱۰۰ گفتار تعلیمی و اخلاقی را جای داده که هر گفتار با عنوان «مقاله» در کتاب آمده و در پایان هر گفتار، آیه‌ای و یا عبارتی از قرآن کریم ذکر شده است. شفروه این کتاب خود را به تقلید از کتاب *اطواق الذهب* زمخشری تألیف کرده است و تلاش نموده تا بسیاری از ویژگی‌های زبانی و سبکی زمخشری را در اثر خویش انعکاس دهد.

در *اطباق الذهب* و به‌طور کلی هر نثر تعلیمی دیگر، «نویسنده حکم معلم را دارد و معمولاً سادگی و روشنی بیان، قوت تعبیر، ایجاز غیرمخلّ و اطناب غیرمملّ و همه امکانات لفظی و معنوی و جاذبه تصویر را به کار می‌گیرد تا بتواند در اذهان مستعدان، تأثیر و جاذبه‌ای قوی به

جای گذارد و نکته‌ای را به آنان بیاموزد و امری را در اذهان آنان جایگزین سازد و از آنجا که از لحاظ بلاغی، مراتب اذهان مستعد متفاوت بوده است، گاهی سادگی و زیبایی، و زمانی نمط عالی گفتار را در این گونه نثر به کار برده‌اند» (رستگار فسایی، ۱۳۹۷: ۳۱۴).

در این پژوهش، با گذری بر مضامین تعلیمی در *اطباق الذهب*، به بررسی و تحلیل این مضامین پرداخته و به دو پرسش زیر پاسخ داده خواهد شد:

- آبخشور اندیشه‌های تعلیمی شفروه اصفهانی در کتاب *اطباق الذهب* چیست؟
- شفروه از چه روش‌هایی در جهت بیان مضامین تعلیمی در اثر خویش بهره می‌گیرد؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

کتاب *اطباق الذهب* تاکنون چندین بار به چاپ رسیده است؛ از جمله در سال ۱۹۱۱م در قاهره با شرح «محمد سعید الرافعی»، و در سال ۱۳۰۹ق در بیروت با شرح «یوسف افندی النبهانی». همچنین درباره شخصیت ادبی و آثار و اندیشه‌های شرف‌الدین شفروه، کار چندانی صورت نگرفته است؛ از جمله در پژوهش مطالعه در احوال و آثار شرف‌الدین شفروه اصفهانی و تصحیح دیوانش از مرتضی جعفری (رساله دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ش)، که بر اشعار شفروه و تصحیح دیوانش تکیه کرده است. همچنین در پژوهش مقدمه و تصحیح ترجمه *اطباق الذهب فی المواعظ والنُخب* از عبدالحمید ربیع‌نیا (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹)، که یکی از ترجمه‌های گمنام از *اطباق الذهب* را بررسی کرده است. از طرفی، تحقیقات بسیاری در مطالعه بر مضامین تعلیمی در آثار کلاسیک صورت گرفته که بر شمردن همه آنها موجب اطاله کلام است؛ برخی از آنها عبارت‌اند از: مقاله «بررسی انگاره‌های تعلیمی در کتاب مُلستان اثر میرزا ابراهیم تفرشی (مدایح‌نگار) (تقلیدی از گلستان سعدی)» از هادی اکبرزاده (پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۴۰۱: ۸۰-۱۲۲)؛ مقاله «مصادیق و مضامین اخلاقی در فرائد السلوک» از خدیجه‌سادات طباطبایی و داود محمدی (پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۴۰۱: ۱۶۷-۱۹۷)؛ مقاله «آموزه‌های اخلاقی گنج شایگان اثری تقلیدی از گلستان سعدی» از سید مهدی نوریان و مهسان قریشی (پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۳۹۴: ۳۲-۱).

بر همین اساس، این مقاله می‌تواند ضمن شناساندن این اثر گمنام در حوزه فراخناک ادب تعلیمی عربی از یک نویسنده و ادیب ایرانی، به بارزترین و مهم‌ترین جلوه‌های تعلیمی و نیز اسلوب نویسنده در بیان آن‌ها پردازد.

۲-۱. ضرورت و روش پژوهش

در نشریه یادگار و در شرح حال کوتاهی از شرف‌الدین شفروه، این نکته بیان شده که «هیچ‌یک از تذکره‌نویسان فارسی هم به کتاب *اطباق الذهب* و مهارت او (شفروه) در انشای زبان عربی اشاره نکرده‌اند» (ر.ک: ناشناس، ۱۳۲۷: ۱۱۱). چنین مطلبی تا به امروز ادامه یافته و با وجود چاپ نسخه‌های متعدد از کتاب *اطباق الذهب* در کشورهای عربی، این اثر فاخر در ادبیات تعلیمی ایران که به زبان عربی و توسط یک شاعر و ادیب مطرح ایرانی در سده ششم هجری تألیف شده است، همچنان در گمنامی به سر می‌برد. بدون شک بررسی مضامین تعلیمی - اخلاقی در *اطباق الذهب*، می‌تواند ما را ضمن آشنایی با فضای فکری و گفتمانی شرف‌الدین شفروه در این اثر، با سبک و اسلوب عربی‌نویسی در این برهه از تاریخ ادب کهن پارسی آشنا نماید. بر همین اساس، معرفی این اثر مهم تعلیمی و ناشناخته در ادب عربی که توسط یک شاعر و نویسنده ایرانی به رشته تحریر درآمده، ضرورت انجام این پژوهش است.

روش مورد مطالعه در این پژوهش، به صورت تحلیلی توصیفی و بر پایه استخراج بارزترین مضامین تعلیمی در *اطباق الذهب* خواهد بود. همچنین نسخه مورد استفاده از کتاب مذکور در این پژوهش، نسخه‌ای است که «محمد سعید الرافی»، آن را شرح و تعلیق کرده و در سال ۱۹۱۱م در قاهره و در ۱۶۰ صفحه به چاپ رسیده است.

۳-۱. شرف‌الدین شفروه اصفهانی (متوفی ۶۰۰ق)

بر اساس آنچه تذکره‌نویسان بیان کرده‌اند، «شرف‌الدین شفروه (یا شین و فاء مضموم و یا مفتوح و راء ساکن)^۱ عبدالمؤمن بن هبة الله مغربی اصفهانی» (مدرس، بی‌تا، ج ۳: ۱۹۲)، از علما و شاعران برجسته در قرن ششم هجری^۲ است. از تاریخ ولادت و حتی تاریخ وفات شفروه، در کتاب‌های تاریخی و ادبی به طور دقیق مطلبی بیان نشده است، جز اینکه وی را شاعر و واعظ سده ششم هجری دانسته‌اند؛ البته می‌توان به تخمین، سالیان زندگی وی را بین

سال‌های ۵۱۵ق تا ۶۰۰ هجری برآورد نمود (ر.ک: دیباچه دیوان شفروه). گویا خاندان شفروه، از خاندان‌های مشهور اصفهان بودند که «چند تن از بزرگان علما و شعرا به آن منسوب‌اند و در قرن ششم و تا مقارن استیلای مغول، نه تنها در ایران بلکه در غالب ممالک اسلامی، اشتهازی به هم رسانده‌اند» (ناشناس، ۱۳۲۷: ۱۰۸).

دولتشاه سمرقندی (بی‌تا، ج ۱: ۱۷۵)، شفروه را صاحب لقب «ملک الشعرا» دانسته و می‌نویسد: «مردی صاحب فضل و ذوفنون بود. در اصفهان در روزگار دولت اتابک شیرگیر، او را ملک الشعرا می‌نوشتند.» همچنین عوفی در *لباب الألباب* (۱۹۰۶، ج ۱: ۲۶۸-۲۶۹)، جایگاه ادبی و شاعری شفروه را ستوده و او را از بزرگان اصفهان دانسته که در تعلیم و اخلاق، مشهور بود: «الامام العالم شرف‌الدولة والدین، محمد شفروه علیه الرحمه، از امثال اصفهان بل از اعیان جهان بوده است. اگرچه در علم تذکیر شهرتی داشت و مواعظ و نصایح او عقل را مرشد شافی و ذهن را مصقله وافی بود، فاما لطف طبع مر وی را باعث و محررض می‌آمد بر آنکه گاه‌گاه نظمی چون آب زلال و شعری چون سحر حلال پردازد و در غزل و مدح، لطایف طبع و ظرایف نظم مرتب گرداند و دیوان او مشهور است.» عوفی سپس برخی اشعار شفروه را برای نمونه آورده است؛ از جمله دو بیت زیر در مدح جلال‌الدین ارسلان بن طغرل (همان: ۲۶۹):

ماهست یارب آن رخ زیباش یا خورست سروسست قدّ و قامت او یا صنوبرست
لعلش ز لطف هم دم عیسی مریم است رویش به حسن غیرت و آزار آزرست

شفروه گویا از تخلص «شرف»^۳ در اشعارش استفاده می‌کرده است (همان، ج ۱: ۳۵۸ تعلیقات میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی) و بیشتر مدایحش در وصف شخصی است که از او با نام‌های «فخر سلاطین جهان، ملک ایران، شمس‌الدین محمد» نام می‌برد که در فاصله سال‌های ۵۶۸-۵۸۳ق سلطنت نمود (همان: ۳۵۶-۳۵۸). شفروه دیباچه دیوان خود را این‌چنین با مدح خداوند متعال آغاز می‌کند:

سرنامه نام جهاندار پاک برآرنده رستنی‌ها ز خاک
بلندی ده آسمان بلند گشاینده دیده هوشمند

(دیوان شرف‌الدین شفروه، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۸۷۸۳۴)

۴-۱. نگاهی به کتاب تعلیمی - اخلاقی أطباق الذهب فی المواعظ والخُطب

در سده ششم هجری، عربی نویسی رواج گسترده‌ای پیدا کرد و «توجه دبیران و نویسندگان کاملاً به سوی ادب عرب معطوف می‌شود و فارسی نویسی برای آن‌ها در درجه دوم اولویت قرار می‌گیرد» (رستگار فسایی، ۱۳۹۷: ۵۰۲). همین امر سبب اهتمام «نثرنویسان به صنعتگری و آرایه‌های کلامی در نثر» (همان: ۵۰۰) گردید و «توجه به زبان و ادب عربی» (شمیسا، ۱۳۹۲: ۱۵۹)، رکن رکن نثر فنی محسوب می‌شد.

شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین آثار تعلیمی در ادب کلاسیک فارسی در قرن ششم هجری که به زبان عربی نگاشته شده، کتاب *اطباق الذهب* از شرف‌الدین شفروه اصفهانی است. سبب تألیف *اطباق الذهب* را همان‌گونه که شفروه در مقدمه کتابش گفته، اشاره یکی از دوستانش به نام «ظهیرالدین احمد بن محمود بن علی الخوی» بود که صد مقاله را در پند و نصیحت به نگارش درآورد؛ شفروه نیز درخواست دوستش را لیبیک گفته و کتابش را براساس شیوه زمخشری (۴۶۷ق-۵۳۸ق) در کتاب *أطواق الذهب*^۴ ترتیب می‌دهد: «فقد أشار إلى ولي من أولياء الله تعالى... ظهير الدين وظهره، وظهرية الحق وظهره، أحمد بن محمود بن علي الخوي زاده الله توفيقاً... أمرني أن أجمع له مائة مقالة في الوعظ والتصيحة والخُطب الفصيحة، أسلك فيها مسلك العلامة جار الله عمر ابن محمود زمخشری فی مقالاته المُسمّاة بأطواق الذهب...» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۴-۵ با تلخیص)؛ ترجمه: «پس دوستی از دوستان خدای متعال اشارت کرد...ظهیرالدین و پشتیان دین، یاریگر حق و پشت آن، احمد بن محمود بن علی خوی، خداوند توفیقش را افزون کند... به من امر نمود که صد مقاله در وعظ و نصیحت و خطبه‌های فصیح گرد آورم، که در آن براساس شیوه علامه جارالله عمر بن محمود زمخشری در مقالاتش با نام *أطواق الذهب* عمل نمایم...».

شفروه در ادامه همین مقدمه، با تواضع بسیار به برتری *اطواق الذهب* زمخشری بر کتابش می‌پردازد و اثر زمخشری را فوق اثرش توصیف می‌کند؛ البته چنین تقلیدی توسط شفروه از یک متن عربی دیگر، به این دلیل بود که «در قرن‌های پنجم و ششم در ادب فارسی، نویسندگانی ظهور کردند که ضمن آشنایی فراوان با ادب عربی، الگوهای معین را در نظر داشته‌اند و در آثار خویش از آن سرمشق‌ها متأثر شده‌اند» (غلامرضایی، ۱۳۹۸: ۱۲۶).

با بررسی کتاب *اطباق الذهب*، پی به این مهم خواهیم برد که سبک این اثر، به پیروی از نثرهای عربی فاخر در سده‌های پنجم و ششم هجری همچون *سندبادنامه* و *کلیله و دمنه* نوشته شده است و از شیوه نثرنویسی رایجی پیروی نموده که به تقلید از شیوه «ابن عمید» در نثر عربی رواج یافت. این شیوه، «روشی فنی است که نثر را به دامن شعر درمی‌غلتاند. نثر ابن عمید دارای همه ویژگی‌های شعر است، اما دارای وزن نیست و درآمیخته به لفظ و معنای شاعرانه از قبیل سجع‌های کوتاه، جناس، تضمین، تلمیح و تاریخ و استشهاد به نظم و استفاده از تشبیهات و استعارات و عناصر خیال و جواهر شعری می‌باشد» (ر.ک: الزیات، ۱۹۹۵: ۱۵۷؛ رستگار فسایی، ۱۳۹۷: ۴۷۸-۴۷۹). همچنین نباید تأثیر سبک نویسنده‌گی در دوران ساسانیان را در رواج این نوع کتابت در دوره‌های اسلامی نادیده گرفت، به‌گونه‌ای که عبارت‌پردازی و بازی با واژگان، هنری در نگارش بود که از ایران در نثر عرب راه یافت و نویسندگان دوره ساسانی و به‌ویژه دبیران دیوان، «سعی می‌کرده‌اند تا معانی را کسوتی نیکو پوشیده، الفاظ و عبارات را در قالبی بدیع جلوه‌گر سازند» (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

هرچند آرایش لفظی و زیباسازی مسجع واژگانی که این خود، «قدرت تأثیر و جاذبه بیان را بیشتر می‌کند» (رستگار فسایی، ۱۳۹۷: ۳۱۴)، سبک نثرنویسان ایرانی در سده ششم هجری محسوب می‌شد که در *اطباق الذهب* نیز چنین زینت کلامی را شاهد هستیم، شفروه هیچ‌گاه جانب معنی را از نظر دور نمی‌دارد و نمی‌بینیم که به‌سبب تلاش برای کلام آهنگین، فقر معنا را با غنای لفظ جبران کند؛ بلکه لفظ و معنا در این اثر تعلیمی، گام‌به‌گام و به محاذات و موازات هم در پویه و تکامل‌اند.

۲. بررسی و تحلیل برخی مضامین تعلیمی و اخلاقی در *اطباق الذهب*

در ادامه به بیان مهم‌ترین و پُربسامدترین درون‌مایه‌های تعلیمی و اخلاقی در *اطباق الذهب* پرداخته شده است:

۱-۲. یادآوری مرگ

در *اطباق* در موضوع تذکر انسان به مرگ آمده است: «خلیلی هُبا طالما قد رقدتما، ألا تشدانِ الیومَ ما قد فقدتما، اینِ إخوانَ عاشرناهم وخالان، اینِ زید و عمر و وفلان وفلان... ألا یردعنا موتُ الآباءِ والأمهات، عن أباطیل الترهات، ألا إنَّ المرءَ غافلٌ مُطرق، والموتُ واعظٌ مُفلق، یُنادی أقواماً تظنهم قیاماً

وهم قعود، (وتحسبهم أيقاظاً وهم رقود)،^۵ تکرهون جرع الحمام وأنا ساقیکم، (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَأَقِيكُمْ) « (شفره الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۲-۱۳)؛ ترجمه: «ای دو دوست من! برخیزید که خفتتان به درازا انجامید؛ آیا امروز به آنچه از دست دادید، رسیدید؟! کجایند برادران و دوستانی که با آنها معاشرت نمودیم، کجاست زید و عمرو و فلانی و فلانی... آیا مرگ پدران و مادران، ما را از باطل‌های هرزآلودانه باز نمی‌دارد؟! هان که آدمی غافل و بی‌خبر است، حال آنکه مرگ، وعظ‌دهنده‌ای رساست. مرگ اقوامی را ندا می‌دهد که گمان می‌بری ایستاده‌اند، اما نشستگان‌اند، آنها را بیدار پنداری اما خفتگان‌اند؛ از نوشیدن شراب مرگ بیزارند، حال که مرگ ساقی شراب شماست: (بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید، شبه شما خواهد رسید).»

شفره با بهره‌گیری و تقلید از سنت شعر جاهلی در خطاب به دو نفر، آغاز سخن خود را با خطاب قرار دادن دو دوستش قرار می‌دهد (خلیلی هُبا طالما قد رقدتما، ألا تشدانِ اليومَ ما قد فقدتما)؛ چنان‌که امرؤالقیس در آغار معلقه‌اش می‌گوید:

قفا نك من ذكري حيب ومنزل بسقط اللوى بين الدخول فحومل

۲-۲. در ستایش سخاوت و بخشش

شفره در اطلاق در مدح بخشش و سخاوتمندی چنین می‌گوید: «السعيد كل السعيد، من تجهز للسفر البعيد، إن رزق مالا، فزقه يمينا وشمالا، یعنی به جیرانه، ويطفي به نيرانه، لا یمسكه فی یده، ولا یدخره لعدده، إنما هو الزاد يقدمه لمسراه، والمال يأخذه بیمناه ويرده بیسراه» (همان: ۱۸)؛ ترجمه: «خوشبخت واقعی آن‌کسی است که برای سفر دوری [قیامت] خود را آماده کرده است، اگر مالی نصیبش شود، آن را چپ و راست می‌بخشد؛ همسایه‌اش را بدان بی‌نیاز کرده و آتش [دوزخ] را با آن خاموش می‌کند؛ مال را در دستانش نگه نمی‌دارد و برای فردایش ذخیره نمی‌کند؛ بلکه مال را با دست راست گرفته و با دست چپ می‌بخشد.»

نویسنده در مقاله دوازدهم، دوباره به ستایش از سخاوت و کرم بخشندگان می‌پردازد و می‌گوید: «فواها لك، لمن تدخر أموالك، اقسَمَ ألك، قبل أن یقسَمَ خلفك، إن منازل الخلق سواسية، إلا من له ید مؤاسية، فأرفعهم أنفُعهم، وأسودهم أجودهم، وأفضلهم أبدلهم، وخیر الناس من سقى ملواحا، ونصب للجنة ملواحا، والكرم نوعان، أحسنهما إطعام الجوعان» (همان: ۲۲-۲۳)؛

ترجمه: «پس وای بر تو! برای چه کسی اموالت را ذخیره می‌کنی؟ بیشتر مالت را تقسیم کن، پیش از آنکه پس از تو آن را تقسیم کنند. جایگاه مخلوقات یکسان است، مگر آنکه دستی یاریگر دارد؛ پس والاترین آن‌ها سودمندترین آن‌ها [برای مردم] است، و والاترین آن‌ها سخاوتمندترین آن‌هاست؛ و فاضل‌ترین آن‌ها بخشنده‌ترین آن‌هاست؛ و بهترین مردم، آن است که فردی بسیار تشنه را آب دهد و برای رسیدن به بهشت، عمل صالحی را پیش فرستد؛ و بخشش نیز دو نوع است: بهترین آن دو، طعام دادن به گرسنگان است.»

صاحب *اطباق الذهب* در عبارت فوق، با تکرار چندین بار از بخشش و عطا با واژگان و عبارات مختلف (ید مواسیه، أجودهم، أبذلهم، الکرّم، إطعام الجوعان)، به نوعی قصد تأکید بر مضمون بخشندگی و سخاوتمندی دارد. کاربرد صنعت تکرار در *اطباق الذهب* را باید از شاخصه‌های سبکی شفروه دانست؛ چراکه «تکرار در زیباشناسی هنر از مسائل اساسی است و اصولاً یکی از مختصات سبک ادبی قلمداد می‌شود» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۸۹). از طرفی نیز «تأثیر گونه‌هایی از تکرار، در ترکیب یک اثر هنری، گاه تا بدان پایه است که در مرکز خلاقیت هنری گوینده قرار می‌گیرد» (ذوالفقاری و اسدی دامنا، ۱۳۹۶: ۵۵). از همین روست که در متن تعلیمی *اطباق*، نقش تکرار در قالب عبارات مسجع، در راستای موسیقایی کردن کلام و تأثیرگذاری سخن و نیز القای معنا به مخاطب، نقش ممتاز و ارزنده‌ای دارد.

شفروه در مقاله بیستم و این بار به بیانی دیگر، تشویق به سخاوت و بخشش می‌کند. او بهترین اموال را اموالی می‌داند که به جای ذخیره شدن، بذل و بخشش شود: «وَأَنْفَعُ الْمَالِ مَا بُدِّلَ وَلَمْ يُكْنَزْ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۳۶)، پس باید انسان خود از رزق و روزی خدا استفاده کند، پیش از آن‌ها وارد قبر شود، و در راه خدا بذل و بخشش نماید قبل از آنکه خویشاوندان و ورثه آن را تقسیم نمایند: «فَكُلْ رِزْقَكَ قَبْلَ أَنْ تَأْكُلَ الْعَقَابُ، وَفَرِّقْ مَالَكَ قَبْلَ أَنْ تَقْسِمَهُ الْأَقْرَابُ» (همان)؛ چراکه در نگاه ابن‌هبة‌الله، ذخیره کردن مال و پاسبانی از آن، شغل افراد حقیر و پست و فرومایه است: «وَحِرَاسَةُ الْمَالِ شِغْلُ الْأَوْغَادِ الْأَرْدَالِ» (همان).

۳-۲. توصیه به صبر و بردباری

صبر در لغت عرب به معنای حبس و در تنگنا و محدودیت قرار دادن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۷۴). خواجه نصیرالدین طوسی در معنای صبر می‌گوید: صبر بازداشتن نفس از

بی‌تابی در برابر ناملایمات و مصائب است. صبر از فضایل و خصایل نیک انسانی که در متون دینی و اسلامی بر آن تأکید شده است که در قرآن بر سه نوع بیان شده: ۱. صبر بر طاعت؛ ۲. صبر بر ترک معصیت؛ ۳. صبر در مقابل مصائب. در قرآن کریم آمده است: «بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ مِصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶-۱۵۵)، و «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان: ۱۷).

شفروه در اطباق در موضوع دعوت به صبر چنین می‌گوید: «واستدفع زلزلة الغضب براسية الحلم، ألا إن الغضب رجفة والحلم عمادها، والجزع مدّة والصبر ضمادها» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۳۳)؛ ترجمه: «زلزله خشم را با کوه بردباری دفع کن. آگاه باش که خشم، تکان و لرزشی است و صبر، به‌سان ستونی در برابر آن است؛ بی‌تابی زخم و چرکینی است که بردباری، پمادی بر آن است.»

تشبیهات بلیغ به‌کاررفته در عبارت فوق در مضمون صبر و شکیبایی، موجب ارتقای سطح ادبی و بلاغی کلام شده است. نویسنده صبر را به کوه، ستون و پماد زخم تشبیه کرده است که آدمی با استفاده از آن می‌تواند در برابر خطرات خشم و بی‌تابی درونی خود را نجات بخشد.

۲-۴. توصیه به علم همراه با عمل

در ادبیات تعلیمی کهن عربی و فارسی، علمی مورد ستایش و پسندیده است که به‌همراه آن، عمل صاحب‌علم نیز همراه گردد. امام علی (ع) در نهج البلاغه فرموده است: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ» (حکمت ۱۰۷)؛ ترجمه: «چه بسا عالمی را که جهلش از پای درآورد و حال‌آنکه علمش با او بود و سودش نکرد!»

در اطباق الذهب، صحبت از علم بدون عمل به میان آمده و به استری بدون بار تشبیه شده است؛ عالم بدون عمل، عسل شیرینی با خود دارد، اما آن را نمی‌چشد و به‌سان کوری است که شمعی در برابرش روشن شده، اما باز چیزی نمی‌بیند: «علم بلا عمل، کجمل علی جمیل، فکن عاملاً، ولا تکن حاملاً، ينقل الوسوق إلى السُّوق... والعلم في صدور الكسلان كشموع تلمع بين يدي ضيرٍ محجوبٍ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۱۷)؛ ترجمه: «علم بدون عمل، همچون باری بر پشت شتر است؛ پس عمل‌کننده باش و نه بار حمل‌کننده‌ای که بارها را به

بازارها حمل می‌کند... علم در سینه کاهلان [که به علم خود عمل نمی‌کنند] همچون شمع‌هایی است که در برابر نابینای بازداشته‌شده روشن می‌شود.»
 مشابه جمله *اطباق الذهب* در عبارت فوق (و *العلمُ فی صدور الکسلانِ کشموعٍ تلمعُ بین یدی ضریرٍ محجوبٍ*) در این گفتار از سعدی آمده است که «عالم ناپرهیزکار، کوری است مشعله‌دار» (به نقل از حیدری ابهری، ۱۳۹۹: ۲۸۹).

۲-۵. مراقبت در سخن گفتن

با وجود فضیلت سکوت و خاموشی گزیدن، به‌هنگام سخن نیز باید از ایراد سخنان نامناسب برحذر بود. امام علی (ع) در *نهج البلاغه*، از اینکه آدمی زبانش را بر خود حاکم کند، برحذر داشته و آن را سبب خواری و ذلت انسان دانسته است: «هانت علیه نفسه من أمر علیها لسانه» (حکمت ۲)؛ ترجمه: «آن‌که زبان را بر خود حاکم کند، خود را بی‌ارزش و خوار کرده است.» درحقیقت امیر انسان باید قلب و عقل وی باشد، درحالی‌که به فرموده آن حضرت (ع) در اینجا زبان انسان است که امیر او شده و درحقیقت جای امیر و مأمور عوض شده است. به‌طور طبیعی زمانی که جای امیر و مأمور عوض شد، مأمور نمی‌تواند تصمیم امیر را بگیرد و زمانی که تصمیم می‌گیرد، تصمیماتی مأمورانه می‌گیرد نه امیرانه؛ چون او حوزه درک و حوصله‌اش به اندازه درک و حوصله امیر نیست، پس لیاقت و شایستگی امیری را ندارد.

با توجه به این اهمیتی که سخن داراست، شفروه در *اطباق الذهب* در این زمینه گوید: «حصائدُ الألسنةِ قد تزرعُ العداوةَ، وطياراتُ الکلمِ قد تطيرُ العداوةَ، ربّ کلامٍ يعودُ کلاماً... و خدش اللسانِ ثلمةٌ لا تنسدُّ، و الکلامُ کالتبیلِ إذا طارَ لا یرتدُّ، فلا ترمِ کلَّ حسابانٍ من حنیةِ النیة... فریما تندمُ حین لا ینفعُ التدمُ، و عساکَ تزلُّ حیثُ لا یثبتُ القدمُ، لا تنفوه بما دار فی خلدک فتخجل به» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۱۵)؛ ترجمه: «نتایج و دُرودهای زبان، گاهی دشمنی را به بار خواهد آورد، و پرنده‌های سخن گاهی سر انسان را به باد خواهد داد. چه بسیار سخنی که تبدیل به زخمی خواهد شد... و ضربه زبان، شکافی است که قابل جبران نیست، و سخن همچون تیر است که اگر از کمان برآمد قابل بازگشت نیست، پس هر تیری را از کمان نیت خود رها مکن... چه بسا که از سخت پشیمان شوی در آنجا که پشیمانی سودی نخواهد داشت! و

چه بسا که پایت بلغزد در جایی که باها ثابت نمی ماند! به هرچه در ذهنت می گذرد، در زبان جاری مکن تا خجلت زده نشوی.»

در عبارت فوق، ابن هبه الله در قالب تشبیهات و استعارات زیبا و ادبی، مسئله خطرات سخن گفتن و مراقبت از سخن را بیان کرده است. در نگاه او، اگر آدمی پیش از آنچه می گوید تفکر ننماید و هر سخنی را به زبان آورد، ممکن است موجب دشمنی و عداوت گردد و حتی صاحب کلام را به نابودی بکشاند.

۶.۲. اغتنام فرصت

عمر را باید غنیمت دانست و از لحظات آن استفاده نمود و توشه ای برای فردای قیامت تدارک دید. شفروه در اطباق می گوید: «الْعُمْرُ وَإِنْ طَالَ فَمَا تَحْتَهُ طَائِلٌ، وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ، سَفِينَةٌ تَسْرِي، وَلَا تَدْرِي، فَتَرْصَدُ لِلْمَوْتِ فَلِكُلِّ طَالِعَةٍ أُفُولٌ، وَتَزُودُ لِدَارِ الْإِقَامَةِ فَلِكُلِّ غَائِبٍ قُفُولٌ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۹-۱۰)؛ ترجمه: «عمر هر چند که به درازا انجامد، اما سودی به آدمی نخواهد رساند. هر نعمتی بدون شک از بین خواهد رفت. زندگی همچون کشتی ای است که عبور می کند، پس انتظار مرگ را داشته باشد، چراکه هر طلوعی غروب نیز دارد؛ و برای سرای اقامت حقیقی خود توشه ای بگیر، چراکه هر غایبی بازخواهد گشت.»

تشبیه عمر و جریان زندگی به کشتی که در حال عبور است، تصویری زیبا از شفروه در موضوع غنیمت دانستن لحظات زندگی است. مرگ هر لحظه خواهد آمد و طلوع زندگی را به غروب می کشاند، پس انسان باید در سرای واقعی (دارالاقامه) که همان قیامت است، تلاش و سعی خود را معطوف دارد و بازگشت خود را برای آن مکان آماده نماید.

صاحب اطباق در ادامه می گوید: «اغتنم الخمس قبل الخمس، وأدرك عصرک قبل غروب الشمس، تُشْبِعُكَ فُرْصَةٌ، فَلَا تَفُوتَنَّ فُرْصَةً، إِذَنْ أَدْرَكْتَهَا فَهِيَ التَّيْلُ كُلُّ النَّيْلِ، وَإِنْ فَاتَكَ فَهِيَ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ، هُوَ الزَّمَانُ لَا يَقْطَعُ فِي مَسِيرِهِ، وَالذَّهْرُ لَا يَرْوْفُ بِأَسِيرِهِ» (همان: ۱۰)؛ ترجمه: «پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار، و قبل از غروب خورشید، زمانه عصر را مغتنم دار، قرص نانی تو را سیر می کند، پس یک لحظه را از دست نده، اگر آن را دریابی، پس به هر چیز رسیده ای، و اگر از دستت برود، پس همه مصیبت ها بر تو باد؛ زمانه در مسیرش عطوفتی ندارد و روزگار به اسیرش، ترحمی نخواهد کرد.»

۷-۲. مذمت بُخل

ابن هبه‌الله در وصف مذمت بُخل و طمع چنین می‌گوید: «البخیلُ کلُّ البخیل من یبذل نفسه، ویخزن فلسه، والشحیح کلُّ الشحیح، من یُشفقُ علی الدرهم الصحیح، فلا یکسرہ مصارفه، ثم یقسم بعده مُجازفة... تعساً للُبُخلاء بما تحوی جیوبهم، (یوم یحتمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وُجوبهم)، ألا أخیرک عنهم، وأقول لک من هم، هم الجماعون الطماعون» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۷-۱۸)؛ ترجمه: «بخیل واقعی آن‌کسی است که خود را می‌بخشد و فلس ناچیزش را ذخیره می‌کند. طمعکار واقعی آن‌که بر دینار و درهم بُخل می‌ورزد [آن را بخشش نمی‌کند] و آن خرج نمی‌کند، سپس بعد از مرگش به فراوانی تقسیم می‌شود... هلاک باد بخیلان به سبب آنچه که گرد آوردند، (روزی که آن طلا و نقره ذخایرشان در آتش دوزخ گذاخته شود و پیشانی و پشت و پهلوی آن‌ها را به آن داغ کنند)، تو را از آنان آگاه سازم و به تو بگویم چه کسانی هستند؟ آن‌ها جمع‌کنندگان مال و طمع‌کارانند.»

در روایتی از حضرت علی (ع) آمده است که فرمود: «البُخلُ بالموجود سوءُ الظنِّ بالمعبود» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۶۷)؛ ترجمه: «بخل ورزیدن درباره آنچه انسان در اختیار دارد، نشانه سوءظن به معبود است.» در همین مضمون، ابن هبه‌الله در *اطباق الذهب* چنین می‌گوید: «المالُ رزقٌ أتیح فمن صنَّ به، فقد اتهم الرزاقَ وأساء الظنَّ به» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۳۶)؛ ترجمه: «مال رزقی است که مقلد شده، پس هرکه بدان بخیل باشد، خداوند روزی‌رسان را متهم ساخته و به او بدگمان شده است.»

۸-۲. فضیلت سکوت و خاموشی

کمتر ادیب و نویسنده‌ای در ادبیات تعلیمی می‌بینیم که در ستایش سکوت و خاموشی سخنی و کلامی نگفته باشد. شفروه در چندین جا در *اطباق الذهب* به این مضمون و توصیه به آن می‌پردازد؛ از جمله در مقاله چهل و چهارم، سکوت را نردبانِ رهایی انسان دانسته و پُرحرفی را گاهی موجب هلاکت و مصیبت برای آدمی می‌داند. سکوت، اسرار جهان ملکوت را برای آدمی می‌گشاید: «الصمتُ سلْمُ الخلاص، والتنطقُ یحبسُ الهزار فی الأقفاص، لا تغترّ بدقائق الکلم وشقاشقها، ولا تكثرث بفضول الألسن ورواشقها، فإنَّ لسان الشمع یضحک، وعن قلیل یهلک، ولن تعرفَ سرَّ الملکوت، إلا یادمان السکوت... التنطق داعية التلف، والخرس واقية الصدف... وخیر

القسی الكنوم، وخیر الشّراب المختوم، زین القسی یطرّد الطّبّاء، ووسواس الحلی یوقظ الرّقباء» (همان: ۶۹-۷۰)؛ ترجمه: «سکوت، نردبان رهایی است و سخن گفتن، بلبل را در قفس‌ها حبس می‌کند. به سخنان باریک و فصیح فریفته مشو و به سخنان اضافی زبان و پُرحرفی آن توجّهی مکن. زبان شمع، آن را به خنده درآورده و دیری نمی‌پیماید که شمع را نابود می‌کند. اسرار هستی را جز با عادت به سکوت خواهی شناخت... سخن گفتن موجب نابودی و تلف است و لالی و کم‌حرفی، نگهدارِ صدف است... بهترین کمان‌ها، کمان بی‌صداست و بهترین شراب‌ها، شراب پوشیده است. صدای کمان موجب رمیدن آهوان شود، و صدای به‌هم‌خوردنی زیورآلات است که رقیبان را بیدار می‌سازد.»

عبارت «الصّمْتُ سَلْمُ الْخِلاصِ» که در آن سکوت موجب رهایی و نجات آدمی معرفی شده، بدین معناست که بسیاری از بلاها و مصیبت‌های وارده به انسان، به‌خاطر سخن گفتن است؛ چنان‌که شفروه در جایی دیگر گفته: «وَرَبِّ كَلِمَةٍ تُرَدِّیکَ» (همان: ۱۰۶)؛ ترجمه: «چه بسا سخنی که تو را به هلاکت اندازد!» همچنین در ضرب‌المثل معروف آمده است: «زبان سُرخ، سر سبز می‌دهد بر باد.» روایاتی نیز از امام علی(ع) در این زمینه آمده است؛ از جمله: «السکوتُ سلامَةٌ»^۷ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۸: ۶۳)، و نیز: «اصمّتُ تسلمٌ»^۸ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ح ۲۲۳۱).

تشبیهات متعدد و زیبای ابن‌هبة‌الله برای تأکید بر ارزش سکوت، در عبارت بالا مشهود است؛ از جمله اینکه بلبل هزارستان با چهچه و آوازخوانی است که خود را در بند قفس تنگ کرده است (والتّلقُ یحبسُ الهزار فی الأقفاص). ابن‌هبة‌الله در مقاله‌ای دیگر از کتابش همین مضمون را این‌بار برای خروس به کار گرفته است که: «وَرَبِّ صَیحَةٍ تذبیحُ الدّیکَ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۰۶)؛ ترجمه: «چه بسیار آوازخواندنی که موجب ذبح و قربانی شدنِ خروس می‌شود!»

۷-۲. فریبکار بودن دنیا

ابن‌هبة‌الله در تشبیهی نو، دنیا را به تمساحی تشبیه می‌کند و فریبکاری دنیا را به شیوه تمساح مانند نموده و می‌گوید: «وما أضربُ لک مثلاً إلاّ التمساح یخرج إلى الفضاء مُتَشَوِّفاً فیستلقی علی قفاه، ویفتحُ فاه، فیقعُ علیه بناتُ الماءِ سواکن، ویظللنَ علیه رواکن، یجمعنَ لماظَةً فیهِ، ویلقطنَ ما

اجتمع من الدود فيه، حتى إذا سددن ثلثة الجوع، ونهضن للرجوع، أطبق الأشداق، وأوصد الأغلاق، وخاط فكيه وحصن، وآب غانماً وغانص» (همان: ۱۳۶-۱۳۷)؛ ترجمه: «برای تو (ای دنیا)، جز از تمساح مثلی نمی‌آورم؛ آن هنگام که محتاطانه به خشکی آمده و بر پشت خوابیده و دهانش را باز می‌کند؛ در این هنگام پرندگان دریایی به صورت آرام و ساکن وارد دهانش می‌شوند و در آنجا می‌مانند؛ باقی مانده غذاها را از آن جمع کرده و هرآنچه را تمساح از کرم گرد آورده، از دهانش برمی‌گیرند و می‌خورند؛ تا اینکه آن هنگام گرسنگی را از بین برده و سیر می‌شوند و برای بازگشت [به دریا] برمی‌خیزند، تمساح دو طرف دهانش را می‌بندد و پوزه‌هایش را قفل می‌کند و دو فکش را به هم می‌دوزد، و با موفقیت در هدفش، دوباره به دریا بازمی‌گردد.»

در این تصویرگری زیبا و جذاب از دنیا و فریفتگی آن، ابن‌هبة الله درصدد است تا نقشه‌های نامبارک دنیا را در فریفته ساختن مردم در این سرای فانی نشان دهد. وی در این راستا، تمساح را مثال می‌آورد که چگونه با زیرکی از دریا وارد خشکی شده و ابتدا با باز نمودن دهانش که انواع غذاها و کرم‌های مورد مطلوب پرندگان دریایی در آن است، پرندگان را وسوسه می‌سازد که آرام و بدون زحمت وارد دهانش گردند و آنگاه که مدت کمی به خواسته‌های خود رسیده و از غذاهای داخل دهان تمساح بهره گرفتند، با بستن دهان خود، آن‌ها را فرومی‌بلعد و می‌خورد. مردمان دنیا نیز در مدت کمی از زرق و برق دنیایی استفاده کرده، اما غافل از آن هستند که در دهان فریبکار دنیا افتاده‌اند که هر لحظه امکان دارد این دهان فریبکار بسته شود و آن‌ها را نابود سازد.

تشبیهی دقیقاً مشابه همین تصویر دنیا در *اطباق الذهب*، مولانا در *مثنوی معنوی* نیز آورده است:

این جهان پر ز ثقل و پر ز نان چون دهان باز آن تمساح دان
بهر کرم و طعمه، ای روزی تراش از فن تمساح دهر ایمن مباش
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۶: ۴۸۸-۴۰۸۹)

در فریبکاری دنیا، برخی تشبیهات و تصاویر ادبی در *اطباق الذهب* به چشم خورد:

- تشبیه دنیا به پیرزنی زشت‌روی: «ويا بعل الحور! لا تُضاجع هذه العجوز الشوهاء» (شفروه

الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۵۳)؛ ترجمه: «و ای شوهر حوریان، هم‌خوابگی مکن با این پیرزن زشت‌سیما!»

- تشبیه دنیا به مار فراخ‌دهن: «و یا صغیر الجرم! حاذر هذه الحیة القوہاء» (همان: ۵۳)؛ ترجمه: «و ای انسان با جسمی کوچک، برحذر باش از این مار گشاده‌دهان!»

- تشبیه دنیا به سینه زن شیرده، که به‌جای شیر، زرق‌وبرق ناچیز خود را به آدمی می‌نوشاند: «یا رضیع الخطام، ألم یأن وقت الفطام» (همان: ۵۲)؛ ترجمه: «ای شیرخورنده مال دنیا! آیا وقتش فرا نرسیده که از شیر گرفته شوی؟!»

۸۲ در مذمت فخر فروشی به نیاکان

یکی از عوامل فخر فروشی آدمی، فخر به آبا و اجدادش است؛ به‌گونه‌ای که با برشمردن نیاکان خویش، آن‌ها را دست‌مایه برتری و شرف خود قرار دهد. شفروه در *اطباق الذهب* در مذمت چنین خصلتی چنین می‌گوید: «لا تفخر علی أهل الحسب، بشرف التَّسب، فالشرفُ البالغُ نباهةُ التَّبیه... فیا هذا إذا جرى ذکرُ الماضین فأمسک، فکُن ابنَ یومک لا تکن ابنَ أمسک، فلا ینقصُ المرءَ حمولُ الأسلاف... والأرضُ كما تُنبئُ الحیات، تلدُ الحیات» (همان: ۵۴)؛ ترجمه: «به بزرگی نسب خویش بر اهل شرف فخر مفروش! چراکه رسیدن به شرف، به شرافت و بزرگی انسان شریف است... پس از انسان، اگر ذکر گذشتگان به میان آمد، دست نگه دار [و به نیاکانت فخر مفروش]، فرزند امروزت باش و نه فرزند دیروزت [به آنچه داری بناز و نه به پدران گذشته‌ات]، چراکه بی‌نام و نشان بودن پیشینیان، از ارزش آدمی نمی‌کاهد... زمین همچنان که دانه‌ها را رشد می‌دهد، در خود مارها را می‌پروراند.»

شفروه در ادامه، ارزش آدمی را به فضایل و بزرگی‌هایش و نیز همت والا و خصال پسندیده‌اش می‌داند و برای آن گهربار بودن طلا و خوشبو بودن مسک را مثال می‌آورد که دلیل آن، به اصل طلا (سنگ‌های سخت) و یا اصل مسک (پهلوی آهوان) نیست، بلکه به‌خاطر ارزش ذاتی طلا و مسک است؛ همچنان که پسر نوح (ع) نیز به‌واسطه پدرش باید نجات یافته و رستگار می‌شد: «والمرءُ بفضیلته لا بفضیلته، والإنسانُ بسیرته لا بعشیرته، وذو الهمة العالیة لا یعتزُّ بالرمة البالیة، وأکرمُ الناسِ حملاً وفضالاً أشرفهم خصالاً وأطیبهم طیناً أخلصهم دیناً، وهل یضرُّ النُّصارَ کونه من صلب الصَّخور... والتَّجیب لا یجنی الرِّشد من شجرة الآباء، والمسک لا یرث

الطَّيِّب من خاصرة الطَّيِّبَاء، ولو نجا بعلوِّ التَّسب ذو الرُّوح لنجا ابن نوح» (همان: ۵۴-۵۵)؛ ترجمه: «ارزش آدمی به فضیلت‌هایی است که کسب کرده و نه دودمانش؛ و انسان به سیره و منشش ارزشمند است و نه به عشیره و طایفه‌اش؛ و فردی دارای همتی والا، به استخوان‌های پوسیده قبرها (نیاکانش) فریفته نمی‌شود؛ گرمی‌ترین مردم در کودکی و جوانی، صفات نیک‌دارترین آن‌ها، پاک‌سرشت‌ترین و دین‌دارترین آن‌هاست. آیا به گهربار بودن طلا، اصل او که صخره‌های سخت است، ضرری می‌زند... انسان نجیب، هدایت و نجابت را از درخت نیاکانش نمی‌چیند، و مسک از پهلوی آهوان، بوی خوشش را به ارث نبرده است؛ و اگر اصل و نسب نیک، کسی را نجات می‌داد، قطعاً پسر نوح(ع) نجات یافته بود.»

۹-۲. بهره‌گیری از قرآن و نهج‌البلاغه شفروه در بیان مضامین تعلیمی

۹-۲-۱. بهره‌گیری ادبی از آیات قرآن کریم

«واکاوی آثار ادبی با تکیه بر آرایه‌های سخن و هرگونه شگردی که کلام را از سطح زبان به سطح ادب فراببرد، در فرایند معناسازی از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که کشف لایه‌های پنهانی متون به درک تازه‌ای از خواندن متن می‌انجامد» (علیخانی ثانی ابدال‌آبادی و میر، ۱۳۹۵: ۱۵۳). در این میان، آیات و احادیث به‌عنوان شگردی ادبی در هر دوره‌ای از ادب فارسی، با توجه به مقاصد و اهداف شاعران و نویسندگان، در بیان مقصودی خاص مورد استفاده قرار گرفته است. شرف‌الدین شفروه نیز به‌سان دیگر ادبای وادی تعلیم و اخلاق، تلاش نموده تا سخن خود را با زیور آیات و احادیث بیاراید و این، یکی از فنی‌ترین مختصات نثر *اطباق الذهب* به شمار می‌آید. چنین شیوه‌ای، «به تقلید از نثر عربی در نثر فارسی راه یافته و به‌صورت رکنی فنی و زینتی، در بیشتر اقسام نثر به کار رفته و در طی دو قرن ششم و هفتم در مسیر تحول و تکامل به نهایت تکلف و تصنع رسیده است» (خطیبی، ۱۳۸۶: ۱۹۷). البته به‌دلیل اینکه *اطباق الذهب*، کتابی اخلاقی و پندآموز در حوزه فردی و اجتماعی است، در بیشتر موارد استفاده از آیه و حدیث، درحقیقت القای حکمت و تعلیم به خواننده است. به دو مورد از اقتباسات ادبی شفروه از آیات قرآنی در حوزه مسائل تعلیمی و اخلاقی اشاره می‌شود:

– ارتباط میان تقوا و دنیاطلبی و تشبیه آن به تعدد ازدواج در قرآن

شفره در جایی می‌گوید: «وَأَنَّ اتَّقِيَتَ الرَّيْبِ فَطَلَّقَ الدُّنْيَا إِنَّمَا زَانِدَةٌ، (وَأَنَّ خِفْمَ أَلَا تَعْدَلُوا فَوَاحِدَةً)» (شفره الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۵۰)؛ ترجمه: «اگر قصد تقوا و دوری از انحراف و معصیت را داری، پس دنیا را طلاق بده، چراکه زائد و بی‌مورد است، چراکه (اگر از رعایت عدالت ترسیدید، پس یکی اختیار کنید)». به‌کارگیری ادیبانه و بلاغی از آیه فوق در قالب مضمون رها کردن دنیا و طلاق دادن آن، بیانگر مهارت ابن‌هبة‌الله در جایگزینی آیات قرآنی در لابه‌لای سخنانش دارد. وی چون بحث از طلاق دنیاست، موضوع تعدد ازواج در قرآن را به میان آورده که اگر انسان نمی‌تواند در میان ازواجش رعایت انصاف نماید، به یکی از آنها بسنده نماید. همین‌طور نیز جمع میان تقوا و دنیاطلبی ممکن نخواهد بود، پس باید یکی را که همان تقواست، برگزید و دیگری را وانهاد.

– تشبیه دنیا به دیواری نزدیک به فروریختن

چنان‌که ابن‌هبة‌الله در *اطباق* آورده است: «وَالنَّجَاءَ فَالدُّنْيَا جِدَارٌ يَرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» (همان: ۵۳)؛ ترجمه: «بشتاب که دنیا دیواری است که می‌خواهد فروریزد». عبارت «جِدَارٌ يَرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» برگرفته از قرآن کریم و بخشی از داستان موسی (ع) با خضر است: «فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا» (کهف: ۷۷).

۲-۹-۲. تأثیرپذیری از مضامین نهج البلاغه

در دوره‌ای که شرف‌الدین شفره در اصفهان می‌زیست، کتاب *وزین نهج البلاغه* مورد توجه بسیاری از علما و ادبا بوده و «حداقل از اوایل قرن ششم، روایت *نهج البلاغه* در اصفهان وجود داشته است» (جزینی ڈرچه، ۱۳۹۸: ۷۷)؛ از طرفی نیز با وجود اینکه شرف‌الدین شفره از اهل سنت بوده و «از دو مذهب رایج در اصفهان سده ۶ - شافعی و حنفی - خاندان شفره حنفی‌مذهب بوده‌اند و شرف‌الدین نیز حنفی بودن خویش را در اندیشه‌های شعری و برخی مدایح خود نسبت به آل صاعد که پیشوای دینی حنفیان اصفهان را برعهده داشته‌اند، آشکار کرده است» (ر.ک: دیباچه دیوان شرف‌الدین شفره: ص ۱۵)؛ به نقل از ربیع‌نیا و علی‌منش، ۱۳۹۱: ۱۸)، وی در اشعارش، ارادت خود به اهل‌بیت (ع) و علی (ع) را اظهار می‌کند؛ ازجمله

در دو بیت زیر:

به مرتضی علی از صدق دل تو لوی کن که در دو کون چنو شاه مرتضایی نیست
ثنای حیدر و زهرا فریضه کن بر خود کزین ثنا نکوتر ترا ثنایی نیست
(به نقل از اسماعیلی، ۱۳۷۴: ۱۲ مقدمه)

با توجه به چنین ویژه‌ای که شفروه به نهج البلاغه داشته است، با مطالعه *اطباق الذهب* و مقایسه آن با کلام گهربار علوی در نهج البلاغه، به اشتراکات مضمونی و تصویری در دو اثر دست می‌یابیم که نشان از تأثیر شفروه از سخنان آن حضرت (ع) دارد. در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

- تشویق به طلاق دادن دنیا (تشبیه دنیا به زنی ناصالح)

شفروه در تشبیهی دنیا را به سان زنی بدخو و نامبارک می‌داند که باید طلاقش داد: «وطلق دُنیاکَ فَإِنَّهَا زَانِيَةٌ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۳۶)؛ ترجمه: «دنیایت را طلاق بده، چراکه زناکار است (شوم و نامبارک است).»

و باز می‌گوید: «عَجُوزٌ عَقِيمٌ، ضَجِيعَةٌ سَقِيمٌ، عَنَاقُهَا دَاءٌ، وَفِرَاقُهَا دَوَاءٌ، لَا يَزَالُ بَعْلُهَا مَرِيضًا حَتَّى إِذَا طَلَّقَهَا بَرِيءٌ مِنْ سَاعَتِهِ» (همان: ۱۱۲)؛ ترجمه: «دنیا همچون پیرزنی نازاست، همبستری با او بیماری، و معانقه با او درد و ناخوشی است، اما دوری و جدایی‌اش موجب شفا یافتن است. همچنان شوهر این پیرزن، بیمار است تا وقتی که طلاق دهد که بعد از آن سریع شفا می‌یابد.»
بحث طلاق دادن دنیا، برگرفته از سخن امام علی (ع) است که فرمودند: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي... قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَخَطَرُكَ يَسِيرٌ وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ، آه مِنْ قَلْبِهِ الزَّادِ وَطُولِ الطَّرِيقِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَعَظِيمِ الْمَوَدِّ» (حکمت ۷۴)؛ ترجمه: «ای دنیا ای دنیا از من دور شو ... تو را سه‌طلاقه کرده‌ام که در آن رجوع نیست؛ پس عیش تو کوتاه است و قدر و منزلت اندک و آرزوی تو پست است؛ آه از کمی توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت محل ورود.»

- دوری از سمّ دنیا (تشبیه دنیا به سمّ کُشنده)

شفروه در *اطباق الذهب*، دنیا را سمّی شیرین‌شده می‌داند: «الدُّنْيَا سَمٌّ مُحَلِّيٌّ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۱۱)؛ ترجمه: «دنیا زهری شیرین‌شده است.» در جای دیگر، خوشی‌ها و

لذا یذ ذبیوی را همراه با غم و اندوه و در عین شیرینی، زهرآلود می‌داند: «وَاعْلَمُ أَنَّ مَسْرَاتِ الْأَيَّامِ مَقْرُونَةٌ بِالْغَمِّ، وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَعْجُونَةٌ بِالسَّمِّ» (همان: ۲۱)؛ ترجمه: «و بدان که خوشی‌های روزگار، همراه با غم و اندوه است، و شیرینی دنیا با سمّ و زهر درآمیخته شده است.»

مشابه همین تصویر در حکمت ۱۱۹ نهج البلاغه وجود دارد؛ آنجا که امام علی (ع) فرمود: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَةِ، لَيْنٌ مَسْهًا وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا؛ يَهْوِي إِلَيْهَا الْعَرُ الْجَاهِلُ، وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ»؛ ترجمه: «دنیا همانند مار است. چون بر آن دست کشند، نرم آید، ولی در درون آن زهر کشنده است. مردم فریب خورده و نادان بدان میل کنند و خردمند عاقل از آن دوری جوید.» در این تصویر، امام (ع) نیز دنیا را زهرآلود می‌داند.

– تشبیه دنیا برای دنیاپرستان به لاشه‌ای در میان سگ‌ها

شفروه در تشبیه زیبا از وصف دنیاخواهان چنین می‌گوید: «ومن الناس من يختارُ العفاف... يترك الدنيا لطلبها، ويطرح الجيفة لكلابها» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۲۶-۲۷)؛ ترجمه: «از میان مردم کسانی هستند که عفاف و خویش‌داری را برگزیده‌اند... دنیا را برای خواهانش رها نموده و این لاشه [دنیا] را برای سگان دنیایی دور می‌افکنند.»

عبارت «يترك الدنيا لطلبها، ويطرح الجيفة لكلابها»، به‌نوعی برگرفته‌شده از این کلام گهربار علوی است که می‌فرماید: «إِنَّمَا الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ الْمُتَوَاخُونَ الْمُؤَاخُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۱۷۵)؛ ترجمه: «دنیا فقط مردار است و کسانی که به جهت دنیا با یکدیگر برادر شده‌اند، همچون سگان‌اند که برادری، آن‌ها را از گزیدن یکدیگر باز نمی‌دارد.»

– دنیا سرای عبور است (تشبیه دنیا به مکانی برای عبور)

شفروه، دنیا را سرای فریب و پلی برای عبور می‌داند: «ما الدُّنْيَا إِلَّا دَارٌ غُرُورٍ، وَجَسْرٌ مُرُورٍ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۹۰)؛ ترجمه: «دنیا چیزی نیست جز سرای فریب و پُل عبور.»

این مضمون یادآور این عبارت نهج البلاغه است که دنیا را نه سرای اقامت، بلکه سرای گذر می‌داند: «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ» (حکمت ۱۳۳)؛ ترجمه: «دنیای سرای گذر است نه سرای اقامت و ماندن.»

– ستایش قناعت

در وصف قناعت، شفروه چنین می‌گوید: «القنَاعَةُ عُدَّةُ الْعَزِّ وَكَثْرٌ لَا يَفْنَى، وَشَجَرَةُ الْخُلْدِ

وَمُلْكٌ لَا يَبِيْلُ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۲۵)؛ ترجمه: «قناعت، سازوکار عزتمندی و گنجی فناپذیر است؛ و درخت جاودانگی و سلطنتی است که کهنه نخواهد شد.»

الفاظ شفروه به نوعی تداعیگر توصیف نهج البلاغه از قناعت است؛ از جمله امام علی (ع)، قناعت را مُلک و سلطنت نامیده است: «كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا» (حکمت ۲۲۹)؛ ترجمه: «در اهمیت قناعت همین بس که خود نوعی سلطنت است»، و باز آن حضرت (ع) قناعت را مالی بی پایان: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ» (حکمت ۵۷)؛ ترجمه: «قناعت ثروتی است بی پایان»، و نیز گنجی بسیار ارزشمند: «وَلَا كُنْزٌ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ» (حکمت ۳۷۱)؛ ترجمه: «و هیچ گنجی بی نیازکننده تر از قناعت نیست»، دانسته است.

در نگاه شفروه، قناعت موجب عدم ذلت و خواری انسان خواهد شد؛ چراکه انسان قانع که به کفاف زندگی بسنده می کند، هیچ گاه برای دنیاطلبی و زیاده خواهی، عزت خویش را زیر پا نگذاشته و از دیگران درخواستی نخواهد کرد: «فَتَسْتَرْبِقِنَاعِ الْقَنَاعَةِ، فَلَنْ تَسْمَنَ بِضَرْبِ الصَّرَاعَةِ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۲۵)؛ ترجمه: «به لباس قناعت خود را بپوشان، چراکه با آن، به خار و خاشاک فروتنی فربه نخواهی شد.»

آنچه در نهج البلاغه قابل تأمل است، کاربرد لفظ «الصراعه» در وصف قناعت، در یکی از نامه های نهج البلاغه است که آن حضرت (ع) نیز عدم قناعت پیشگی را موجب خواری آدمی دانسته است: «اشتری هذا المغتر بالأمل، من هذا المزعج بالأجل هذه الدار بالخروج من عز القناعة، والدخول في ذل الطلب والصراعه» (نامه ۳)؛ ترجمه: «[در خطاب به شریح قاضی که خانه ای به قیمت زیادی خریده بود] ... این مغرور به آرزو از کسی که در آستانه مرگ است، این خانه را خریداری کرده است، به قیمت بیرون شدن از عزت قناعت و ورود در ذلت و خواری درخواست و گرفتاری.»

- مذمت طمع

شفروه معتقد است که طمع منجر به ذلت می شود: «ما الطَّمَعُ إِلَّا ذَلِيلٌ دَاخِرٌ، فِي الطَّلَبِ مُسْتَقْدَمٌ وَفِي الظَّفَرِ مُسْتَأَخَّرٌ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۲۵)؛ ترجمه: «انسان طمع کار، ذلیل و خوار است؛ در طلب کردن، پیشگام است، اما در دستیابی به مرادش در واپسین است.»

از طرفی نیز ذلت انسان به واسطه حرص و طمع، بعینه در نهج البلاغه آمده است: «الطَّامِعُ فِي وِثَاقِ الدُّلِّ» (حکمت ۲۲۶)؛ ترجمه: «حریص درگیر ذلت و خواری است»، و باز می‌فرماید: «أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَعِ وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ» (حکمت ۲)؛ ترجمه: «خود را خوار کرد آن‌که طمع را پیشه ساخت، و تن به ذلت داد هر که گرفتاری خود را ابراز کرد.»

۳. نتیجه‌گیری

یکی از آثار ارزشمند و گمنام در حوزه ادب تعلیمی، کتابی از یک شاعر ایرانی به نام «شرف‌الدین شفروه اصفهانی» است که آن را *اطباق الذهب* نام نهاده است. در این نوشتار، پس از آشنایی با شفروه و اثرش، نتایج زیر حاصل شد:

- مهم‌ترین مضامین و درون‌مایه‌های تعلیمی و اخلاقی در کتاب *اطباق الذهب*، در قالب جملات و عبارات کوتاه و موجز بازتاب یافته است؛ مضامینی همچون یادآوری مرگ، توصیه به سخاوت، ستایش صبر، توصیه به داشتن علم همراه با عمل، اغتنام فرصت‌های زندگی و... که همگی برآمده از تعالیم و متون دینی بوده است و نویسنده از خلال آن تلاش نموده تا در کنار یک اثر هنری، شخصیت اخلاق‌مداری از مخاطب مورد مطلوب خود را ترسیم نماید.

- *اطباق الذهب* از حیث ساختاری، اثری در سبک مقامات و برخوردار از واژگان مسجع و موسیقایی است؛ به‌نحوی که نویسنده آن تلاش نموده تا ضمن انتقال معانی مورد نظر، هنرنمایی خود را در کاربرد واژگان آهنگین و برخوردار از آرایه‌های مختلف بیانی به تصویر بکشد.

- تأثیر گونه‌هایی از تکرار، در ترکیب یک اثر هنری، گاه تا بدان پایه است که در مرکز خلاقیت هنری گوینده قرار می‌گیرد؛ از همین روست که در متن تعلیمی *اطباق الذهب*، نقش تکرار در قالب عبارات مسجع، در راستای موسیقایی کردن کلام و تأثیرگذاری سخن و نیز القای معنا به مخاطب، نقش ممتاز و ارزنده‌ای دارد.

- اقتباس و به‌کارگیری آیات قرآنی و روایات نبوی، از روش‌های ملا شفروه در نقل مضامین تعلیمی است؛ به‌نحوی که وی علاوه بر تزئین عبارات و آرایش کلام با متون دینی،

سهمی در تلفیق معانی اخلاقی با آموزه‌های وحیانی دارد.

- با مطالعه *اطباق الذهب* و مقایسه آن با کلام گهربار علوی در *نهج البلاغه*، به اشتراکات مضمونی و تصویری در دو اثر دست می‌یابیم که نشان از تأثیر شفروه از سخنان آن حضرت (ع) دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در تعلیقات پایانی میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی بر کتاب *لباب الألباب* عوفی آمده است که ضبط دقیق حروف واژه «شفروه» و حتی مقصود از آن معلوم نیست؛ اما وی دو احتمال «شُفُروه» و «شَفُروه» برای تلفظ این کلمه داده است. همچنین وی با توجه به نام پسرعموی شرف‌الدین که نامش «ظهیرالدین عبدالله بن شفروه» و عوفی در کتابش از او یاد کرده، نتیجه گرفته که «شفروه» نام یکی از اجداد «شرف‌الدین» است (ر.ک: عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۳۵۶-۳۵۹ تعلیقات میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی). البته عده‌ای «شفروه» را نام دهی در اصفهان دانسته‌اند (ر.ک: ناشناس، ۱۳۲۷: ۴۵).
۲. در *ریحانه الأدب* (مدرس، بی‌تا، ج ۳: ۱۹۳)، شرف‌الدین شفروه را متعلق به سده دهم هجری دانسته که گویا مؤلف به اشتباه رفته است؛ چراکه در همین کتاب بیان نموده که شفروه، مداح طغرل بن ارسلان (۵۷۱-۵۹۰ق) بوده، حال آنکه طغرل در سده ششم هجری است.
۳. همچون در بیت «بشتاب که محنت فراقت/ در خون شرف شتاب دارد» (به نقل از عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۳۵۸).
۴. *اطواق الذهب فی المواعظ والخطب*، اثری تعلیمی و اندرزنامه از زمخشری، ادیب و مفسر معروف قرن ششم هجری و هم‌دوره با شفروه است که آن را در صد مقاله نگاشته که هر مقاله، در رابطه با موضوعی اخلاقی و تربیتی است.
۵. کشف: ۱۸.
۶. جمعه: ۸.
۷. سکوت موجب سلامتی است.
۸. ساکت باش تا سالم بمانی.
۹. ضریع، گیاهی است که تشر آن «شبرق» نام دارد که خشکش را «ضریع» می‌نامند که به دلیل پلیدی‌اش، مورد استفاده چهارپایان نیست.

منابع

۱. قرآن کریم. (۱۳۹۸). ترجمه مولانا محمود حسن. تصحیح محمدعلی کوشا. ج ۲. تهران: احسان.
۲. نهج البلاغه. (۱۳۸۰). ترجمه محمد دشتی. ج ۱. تهران: اوج علم.
۳. اسماعیلی، عصمت. (۱۳۷۴). تصحیح دیوان شفروه اصفهانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الکلم. تحقیق سید مهدی رجائی. ط ۲. قم: دارالکتاب الاسلامی.
۵. حیدری ابهری، غلامرضا. (۱۳۹۹). حکمت‌نامه پارسیان: فرهنگ اسلامی در آینه امثال و حکم فارسی. ج ۱. قم: نشر جمال.
۶. جزینی ڈرچه، رسول. (۱۳۹۸). «نکاتی درباره روایت نهج البلاغه در اصفهان قرن ۶-۷ هجری (محمد بن عبدالواحد المدینی و اسعد بن شفروه اصفهانی)». میراث شهاب (فصل‌نامه تخصصی کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی)، ۲۵(۹۸)، ۷۷-۱۱۸.
۷. خطیبی، حسین. (۱۳۸۶). فن نثر در ادب پارسی. تهران: زوار.
۸. داد، سیما. (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات ادبی: واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوه تطبیقی و توضیحی. تهران: انتشارات مروارید.
۹. ذوالفقاری، محسن و اسدی دامنا، اکبر. (۱۳۹۶). «بررسی کارکردهای تکرار در القای مضامین اخلاقی و تعلیمی (مطالعه موردی شعر شفیع کدکنی)». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۹(۳۳)، ۲۹-۶۰.
۱۰. الراغب الأصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن. تحقیق صفوان عدنان داودی. ط ۱. بیروت: دارالشامیه.

۱۱. ربیع‌نیا، عبدالحمید و علی‌منش، ولی. (۱۳۹۱). تحقیق و تصحیح ترجمه اطباق الذهب فی المواعظ والخطب (از مترجمی ناشناخته). چ ۱. تهران: مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۱۲. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۹۷). انواع نثر فارسی. چ ۸. تهران: سمت.
۱۳. الزیات، حسن. (۱۹۹۵). تاریخ الأدب العربی. بیروت: دارالمعرفه.
۱۴. سمرقندی، دولت‌شاه. (بی‌تا). تذکره الشعرا. تهران: انتشارات بارانی.
۱۵. شفروه اصفهانی، شرف‌الدین. (بی‌تا). دیوان (نسخه خطی)، کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۸۷۸۳۴.
۱۶. شفروه اصفهانی، شرف‌الدین. (۱۹۱۱). اطباق الذهب. شرح ألفاظه اللغویه وما غمض منه واعتنی بضبطه: محمد سعید الرافعی. الطبعة الأولى. مصر: مطبعة السعادة.
۱۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). «انواع ادبی و شعر فارسی (۱)». مجله رشد آموزش ادب فارسی، ۸(۳۳-۳۲)، ۴-۹.
۱۸. شمیسا، سیروس. (۱۳۹۲). سبک‌شناسی نثر. چ ۲. تهران: نشر میترا.
۱۹. علیخانی ثانی ابدالآبادی، فاطمه و میر، محمد. (۱۳۹۵ش). شیوه‌های کاربرد آیات و احادیث در تاریخ جهانگشای جوینی. متن پژوهی ادبی، ۲۰(۶۹)، ۱۵۳-۱۸۰.
۲۰. عوفی، محمد. (۱۹۰۶). لباب الألباب. به سعی و اهتمام ادوارد بروز. کتابخانه دانشگاه تورنتو.
۲۱. غلامرضایی، محمد. (۱۳۹۸). سبک‌شناسی نثر پارسی (از قرن چهارم تا قرن سیزدهم). چ ۲. تهران: سمت.
۲۲. مالملی، پری، یلمه‌ها، احمدرضا و داوری، پریسا. (۱۴۰۱). بررسی مضامین تعلیمی در مثنوی ناشناخته ظهیر کرمانی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۴(۵۳)، ۱-۱۹.
۲۳. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۸۴). فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی. چ ۵. تهران: توس.

۲۴. المجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار لدرر أخبار الأئمة الأطهار(ع). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۵. مدرس، محمدعلی. (بی تا). ریحانة الأدب. تبریز: چاپخانه شفق.
۲۶. مشرف، مریم. (۱۳۸۹). جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران. تهران: سخن.
۲۷. مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۳). مثنوی معنوی. به کوشش و اهتمام رینولد نیکلسون. چ ۱. تهران: انتشارات بهزاد.
۲۸. میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۳). واژه‌نامه هنر شاعری: فرهنگ تفصیلی اصطلاحات فن شعر و شبک‌ها و مکتب‌های آن. تهران: مهناز.
۲۹. ناشناس. (۱۳۲۷). خاندان‌های مشهور (خاندان سفروه)، نشریه یادگار، ۵ (۶ و ۷)، ۱۰۸-۱۱۷.
۳۰. نعمتی، فاروق و یوسفی، هادی (۱۴۰۱). بررسی انگاره‌های تعلیمی در کتاب ریاض الخلود اثر ملا ابوبکر مصنف چوری (اثر تقلیدی ناشناخته از گلستان سعدی). پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۴ (۵۵)، ۲۱-۴۸.